

میلعلما وه

جاودزا ابرز ایند افسلف

تقوم و ددجم جاودزا ی نلاقع ن بییت

ی نار هط ی نیسد ن سحدمحم دیسد جاد اللهتیا
هر ساللهس دق



مِجْرَلَا نَطِيْسَلَا نَمَلَلَّاهِ ذُو عَا
 مِجْرَلَا نَمَحْرَلَا اللهُ مَسْبِ
 دَمَحْمَ اَنْدِيْسِدْ لِ عَالِ اللهُ لِ اَصْدِ و
 نِيْرَهَا طَلَا بِمَلَا و
 نِيْعَمَجَا مَهْنَادَعَا لِ عَالِ اللهُ اَنْعَلَا و

دندوبل وادتم، ج اودزا ردی نسه لاصاف و هعتم، ددجم ج اودزا، هتشذگرد

باهاجی لیخ، تسه مه ن لآ ... داتسا

ذیملتخود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم هست. این [نوع ازدواج] می شود گفت [که] در واقع جزء آداب و رسوم و شرایط آن زمان است؛ آن قبلی که الآن پیدا کرده [قبلاً نبود].

داتسا البته الآن هم [هست]. بالاخره در آن زمان یک شرایطی بوده که طبق همان شرایط مردم خودشان را وفق می دادند؛ یعنی ازدواج در آن موقع، ازدواج ثانوی و ثالث و رابع و همین طور متعه یک امر متداولی بوده. تعدد زوجات در آن موقع مسئله ای متداول بوده. زنی بود که شوهر می کرد، از شوهرش طلاق می گرفت و می رفت یک شوهر دیگر می کرد؛ [یا اینکه اگر مردی ازدواج موقت می کرد] زنش ناراحت نبود از اینکه شوهرش می رود متعه می کند. داریم که شخص آمده در منزلش مثلاً به زنش گفته: «رفتم فلان جا، کنیزی بود، هبه کرد به من»؛ یا کنیز می آورد در منزل. خیلی مسئله [سخت] نبود؛ یعنی این قضیه راجع به مسئله ازدواج، سهل بود.

میضق نیا هب تبسنت بعر، تشاد صخش هک ی تاناکما و صخش دوخت یعقوم بسدر ب، تقون آ می ش تورث دیما هب رتخد؛ دود دنم تورث ی لیخ ی لو، دود ریپی صخش، تقوکید دینک ضر ف. دود دایز و مک رهوش کید تفری م مه دعب و دروای م تسدهب و ا زا ی تورث کید مه دعب و درکی م ج اودزا و ا اب تفر و ی دوعس رد، تسه ن اتسکا پ رد؛ تسه ی یاهمسر نینچ مه ن لآ. دود ی داع ی لیخ نیا ؛ درکی م رگید. تسین راع ددجم ج اودزا هک، تسه اهاجنیا و جیلخ

مثلاً راجع به ابراهیم بن مالک اشتر [که] جزو [فرماندهان] مختار بود، داریم: زن او یک کنیزی بود که یک وقتی در دربار عبدالملک مروان بود؛ بعد از مروان، به یک نحوی فرار می کند و بعد می آید [و ابراهیم] او را به عنوان زن خودش قرار می دهد؛ یعنی اصلاً این مسئله ای که حالا یک زنی قبلاً شوهر داشته [قبلی نداشت]. آخر عکسش هم هست دیگر؛ مثلاً [اگر] الآن کسی با یک زنی که قبلاً شوهر کرده بخواد ازدواج کند، این هم قبح دارد دیگر، مسئله است. [البته] قبحش این قدر نیست تا اینکه یک مردی که [قبلاً] ازدواج کرده بخواد با یک دختر [ازدواج کند]. می گویند: «یک پسر مجرد آمده، زنی که قبلاً شوهر کرده [است را] گرفته! چه شده؟! چطور شده؟! چه بوده؟!» ولی سابق این طور نبود؛ یعنی مسئله ازدواج مجدد افراد، از طرفین، یک مسئله عادی بود؛ فلذا خیلی با آن به مشکل برخورد نمی کردند.

هب ااصع، کن یرباعلا ی ف ا ز و جع الی و دشاب زجاع در مرپین آ لامد هک مدوبن مه روطنیا، بذب هتبلا اهر دقنیا، لاس چ نیو هاجنپ، هاجنپ، دود هلاست صشد لاثم، دود ریپی [هچرگ]، هذ؛ دندک ج اودزا دهاوخت تسد نیا تیاعر. دود لآ اب شنس لامد اهنتم؛ دود بوخ ی لیخ اهنیا و ی مسجن او ت رظن زا [ی لو]، تشاد نس دشی م هتاکد

تسا زاینع فر ی ارب ج اودزا هئئسم ساسا و لصا

هب هک تسه نیا ن ز ت ایرطف ع ز ج لاک میوگب [ی نعید]؟ دوشی م ت ایرطف هب طوبرم نیا: ذیملت

اضرا ارش ای سنج لئاسم دناوتب هک ی سک کید و دهاوخی می ماد کید و دهاوخی می رهوشد کید ل احره
تسا تاپرطف عزج نیا و ؛دنک

تسا روطنیا نیفرط [ی ارب] ،بذ :داتسا

دیملتجوان بودن و پیر بودن، بستگی به اوضاع زمان و شرایط زمانی دارد؛ ولی در یک زمانی

قبح پیدا کرده و در یک زمانی [اشکال نداشته].

کید هب زاین نزی نعی ؛تسا نیمه ،دیامرفی م امش هک ی روطنامه هئئسم لصا ،دینیب :داتسا
هئئسم نیا اهنتم .تسا نیفرط هیضه ؛دنکی مذ قرف ؛درادش مارآ هب زاین م ه درم هکن انچ ؛دراد مانپرس
ی لیخ م ن لا .دنکی م توافق طیارش و دنکی م توافق ،هاگنهرف و اهن اکم و اهن امز فالاتخا بسدر پ
،نک باختنا تمود نزا ونوعه ارم :« دیوگی م و دیای م ش شوخ درم کید زانز دینک ضرف ؛دنتسه اه
ی نعی ؛تسا تیفیک نیمه هب م ه درم فرط نیا زا و «.مایضار ن م ؛اید ن م ش پید م ه بترم کید ی اهتفه
دزنی م رود زاین عفر روح م رب ؛تسا زاین عفر ی ارب ،ج اودزا هئئسم ساسا و لصا

ماجنای رگید ح لاصم ی ارب و زاین نودب ج اودزا ی هاگ ،ی برغ ع ماوج ی خرب رد

دوشی م

غیر از بعضی جاهای دیگر که ازدواج را [صرفاً] به عنوان یک مسئله سمبلیک قبول دارند. الآن
در خیلی از کشورهای خارجی، به خصوص امریکا، انگلیس یا جای دیگر، مرد می رود برای خودش،
زن هم می رود برای خودش؛ فقط همین قدر که در خانه بگویند: «این یک زن دارد» [برایش کافی
است]. حالا زنش بلند می شود همهجا [می رود]، در هر دانسی^۱ م ه ؛روطن نیمه م ه درم ،دنکی م تکرش

!تسا روکد کید م نیا هک تسا نیا نواعه ب [رگید] م ه ش ریذپ طقف ؛دنادی م و ا م ه دنادی م نیا

؛تسا روکد کید هناخرد هناخاباتک ،دراد دناوس فرط [مکنیا اب] اهنناخزا ی ضعب [رد] مکنیا لثم
،هدرک ع مج باتک هتشارب ؛م اهدید م ه ارش دارفا ن م !تسا لامد [فرط] ؛دشاب هتشارد هناخاباتک هناخ دیاب
مک زبس گنر اجنیا مدید ن م !تسا گنشقه اهباتک نیا :« دیوگی م !دناوخب دناوتی مذ ارش مسسا [ی لو]
مسا تساندی مذ ی نعی «.دناوخب [م ه اب ش یاهگنر] هک [م دیرخ] زبس گنر [باتک] ی دلجدنچ کید ،دراد
ی م ی ناتسرهش «لحنلا ل لم» [ار] «لحنلا و ل لملا» لاثم ؛دناوخی می ضوع ارش مسسا !تسیچ [باتک]
!دنکی م قرف ؛تسا «لحنف» ن زور رب ،دنکی م قرف «لحن» ؛ن اج اقا تسا «لحن» نیا ؛دناوخب

م ه ش یاهب باتکزا ی ضعب ،[دوب] متفرگ هناخاباتک کید .دوب م ه یرادلوپ مدآ ؛م دروخی م فسأت ن م و
کید ؛دنکی م ماگنر و طچ هقیئع عایشا هب «!تسا هقیئع باتک نیا» [ت فگی م] لاثم ؛دوب ی تمیق ی اهباتک
؛دشاب هتشارد هک دیای م ش شوخ هقیئع رما کید نواعه ب م ه باتک [زا] ؛ی اهبقیئع زیچ کید ،ی قودنص
!دنکی م راختفا

س مشدی شور فباتک ،ن ارهط [رد] دوب ی شور فباتک کید :دوب ه داتفا قافتا ی اهیضه نینچی تقو کید
.هرامعلا س مشد ریز ،دوب و رسخر صانع قوم ن آ ؛دنتشارد دماوت فر ن اشدوخ [ی نارهط هملاع] اقا م و حرم
زا مدینش دعب ؛ن اتسراهب رد م ه ی کید ،دوب اجنای ی کید ؛دندوب کیرشد ،تشارد لوئسم اتود .اجنای میتفری م ام
.هزی شور فباتک اجنای و میریما ن بابایخ هتفر اجنای

غلابم و دندمای م ه دارفا ی لیخ ؛دوب ی دراو مدآ رایسب باتک تاختنشد رد ،ی شور فباتک لوئسم نیا
ی م اهنیا و ماگشناد [ل ها] زا «.نک ادیب ام ی ارب ار باتک ن لاق» :دنتفگی م و دندرکی م فرصد ی اهلناه
ن لاق» :دنتفگی م اب «!نک ادیب طقف» ؛دوبند تمیق ی ارب ی دح ی نعی ؛دنادی م تساوخی م چهره و دندما
هناخاباتک نیا زان تقون آ .دوب دراو ی لیخ و ا «.مپهاوخی م ام ار ملجم هرود نیا ؛نک ادیب ام ی ارب ار ملجم
م ه ش یاههچب .تسا هدرم ل ااد ،هدیرخ هناخاباتک کید متفر ،[هدوب] فرط لاثم ؛دمای م ش ریگی ی لیخ اه
نیا «!؟تسیچ [ش اهدیاف !؟راکهچ] م هاوخی م هناخاباتک» [دنیوگی م] ؛تساجنای ی کید ،تسا کیرما ی کید

۱. دوشی م هتفگ «وهلس لاجم» هب ح لاطصا رد و تسا «بوکیاپ» و «صقر» ی انعمه ب :Dance .

هب باتک نیا» [تفگی م اهنأ هب .دیرخی م] ی سخب ن مذب و ا و دنتخوری م و ا هب دندمی م ار [مناخاباتک]
«!درادنش زراً لأصا رگید! دروخی مزدرد

هُملاع] اقا هب درکی م نفلت دعب! تسبی م ار شراب و دمآی م و تفرگی م ار [اهباتک] ادخ هُدنب نیا
نایم ز ا و مینفری م م ه ام و دنتفری م ؛تسیچ اهباتک [شزرا] دنتسنادی م هک رگید هُدع کی و [ی نارهط
دندرکی م اوسد اهنأ

اهنأ ی ارب و دنکی م ناهنپ [ی نارهط هُملاع] اقا ز ا از مهم ی اهباتک ز ا ی ضعب هک مدیدی م ن م دعب
هک ی داد لوقا م هب امش» :دنتفگ و دش ن اشیاوعد و ا ا ب مه [ی نارهط هُملاع] اقا معقد کی .درادی م هگد
:تفگ «!هچ ی نعید فرح نیا ؛اقا ن لاف هب ی هدی م یرادی م رب ،ی دروآ هک لاد ؛ی روآی م ار [باتک] نیا
میدمأ میدش دنلب ام ؛تسه [باتک] نیا ی داد لوقا امش ؛!هچ ی نعید م رابود «! [منکی م ادیب] م رابود !لااد»
.اجنیا [مار] همهنیا

آن وقت من خودم شاهد بودم یک [لقمه] «چرب چرب» گیرش آمده بوده؛ طرف گفته: «ما هر چه
بخواهی به تو می دهیم.» این هم برداشته گفته [باشد]. اول به آقا گفته بود: «این کتاب هست، مال شما»،
بعد که آقا رفته بودند، گفته بود: «نه، ببخشید؛ عذر می خواهم؛ اشتباهی شده!» یک حقه بازی بود، و از
این حقه بازی ها و این مسائل هم داشت؛ دفعه دیگر ایشان با او قهر کردند و دیگر نرفتند.

؛تسین حرطم ج اودزا هُنئسم ی نعید ؛تسا ی روطنیا هاج اودزا ز ا ی لیخ ،ج راخردن لآ [مصلاخ]
.تسا حرطم ی نیشنمه کی طقف

تسا توافتم ،فالتخم ن انز و نادر مرد ج اودزا ی اهدزیگنا

مسئله ازدواج بر اساس نیاز است. آن وقت نیازها متفاوت است. فرض کنید که یک زن فقط نیاز
به این دارد که یک نفر [سرپرست او باشد]. خواست چندان ندارد؛ فقط یک سرپناهی داشته باشد کافی
است؛ ولو شوهر هم اصلاً با او ارتباط [جنسی] نداشته باشد، برای او مسئله ای نیست. خیلی زن ها
[این طور] هستند؛ سالی یک دفعه هم [باشد] اصلاً برایش مهم نیست؛ مزاجش مزاجی نیست که [نیاز
داشته] باشد. این الان از خدایش است که یک کسی نان و آب و مسکن و اینهاش را بدهد و یک بچه ای
هم از او بیاید و حالا شوهرش، مثلاً نمی آید به او سر نمی زند؛ خب نزن!

دندکی م ار نیا باسد و دنتسه رهوش ا ب زاین ن آ س اس ا رب ؛تسا توافتم ناشزاین دنتسه ی ضعب
دروخی م اید دروخی م ن اشدرد هب رهوش نیا ن لآ هک

مرد هم همین طور است؛ مرد هم نیازش متفاوت است. بعضی هستند فقط یک احساس آرامش،
آنها را کفایت می کند؛ همین قدر زنی داشته باشد که زندگی آنها را بگرداند، آرامش را برای آنها تحصیل
کند، توقعات آنها را انجام بدهد، کافی است؛ ولو اینکه حالا در مسائل دیگر چندان بخاری نداشته باشد،
مهم نیست برایشان؛ یعنی طبع [این نوع] مرد این است. ولی از آن طرف هم بعضی [این طور نیستند].
دراد ارش دوخ صاخ زاین ی صخش ره و دوشی م رجنم ج اودزا هب هک تسا فالتخم ی اهدزاین نیا
دوشی م ررکم ج اودزا ث عاب [اسبهچ] ،زاین نیمه روطنیمه و

تسین بوخ ،کلاس اصوصخ و ناسنا ی ونعم دشر ی ارب ،ج اودزا رد ی بلطعونت

و ن دز [بسرپ] فرطن آ و فرطنیا ،[ی ناوهش] ی اهبه بنج و ن نقت س اس ا رب هک دنتسه م ه ی ضعب
[راک] نیا رد ناسنا هک ی تقو صوصخب ؛[دناج اودزا ل ابندهب] ن درکذ ت عانق و ن دز زاگ بیس لثم
،س فن نیا ی ارب رگید¹... هب ش ت عانق رگید ؛دوشی م تیوقت ی لیخ و ا رد هُنئسم نیا رگید تقون آ ،دنتقیب
فلاخم سنج ل ابندهب] مادم دراد تداء ،ی بلطعونت ن اونهب لأصا .تسین رسیم دروم کی هب تیافک
کی لاد .کلاس ی ارب صوصخب ،تسین ی بوخ زچ ناسنا ی ارب [ی ونعم] دشر رظن ز ا نیا هک ؛[دورب
!تسلیاو ی لیخ رگید نیا هک دیارد م ه ی درمان [نایم نیا رد] ی تقو

¹(ق قحم). دوشی م عطق ت وصد تمسق نیا رد .

ار ناشدوخ هک دنتسه اهنز زا یضعب [هچرگ] نوچ؛ [دنکی مذل مع و دهدی م جاودزا] لوقه لاثم
دندراد تیصخش، دندراد مارتحا، دندراد وربا اهنز زا یضعب یلو، دندهدی مقفول ناسم نیا باب

دنک ضقتد ار طرش دراندن قد درم، هدش طرش ی نلاوط تدم، تقوم جاودزا رد رگا

ن اوذعهب: دیوگی م لاثم؛ دشاب هتشاد روذحم درم، مئاد جاودزا هب تبسن هک دینک ضرف لااح
دقع] ساسا نیا رب و «مرادنی فرح مه نم» [دیوگی م ن ز]، «[مناوتی م] تدمزارد اما معتم جاودزا
ندیشخب] قد [دنک نامگ] و تسامعتم مکنیا ن اوذعهب، ماتوک تدم کیزا دعب درم [اما]، دندهد رارق [ار
ضقت] و هدش قحم ساسا نیا رب طرش ی نعید؛ تسین زیاج نیا؛ دنک اهر [ار ن ز]، دراد [ار دقع تدم
دراد لاکشا] ن آ

برغ گنهر ف ذوفن: تاجوز ددعت لوا عنام

یزاینه چن ن آ دوخ هک تسامعتم نیا هب هتسب نیا؛ دنکی مقرف هلسم، فلتخم دراوم رد ل اهل کی لع
دراد رهوش زا یعقوت هچ و دراد

ن آ مه؛ تسامعتم زاین ساسا رب مه ن لآ؛ دوید زاین ساسا رب همه اها جاودزا، هتشنگ و قیاس نامز رد
مکنیا زا دعب بتشادن دوجو هلسم نیا حبق ی نعید؛ دوید ل هس عقوم ن آ رد طیارش اهنتم؛ ن لآ مه و عقوم
اهروشک گنهر ف وزج دحاو جاودزا ن لآ هکی روطهب؛ دش حبق هلسم نیا، دمآ ناریا رد برغ گنهر ف
[دجم جاودزا] اجنآ رد؛ تسین ی دوعد [ن اتسبر ع] لثم رگید ی اهروشک رد، هلسم نیمه و هتفرگ رارق
تسا ی دعای لیخ

ی داصتقا ی اهنز یگنا: تاجوز ددعت مود عنام

ی داصتقا ی اهنز یگنا ی رتشیب ن مرظن هب، دراد درم هب تبسن ن هکی تریغت لادن آ زا رظن فرص
ی م میسقت اعبط، رهوش لام [ی گدنز] لخاد دیایب رگید ن ز کیدرگا هک دنکی م ساسحا ن ز؛ ددرگی مرید
ن ز هب چایتحا ن مردپ: تفگی م ی یادخه دنب کید، مراد غارس ن م بتسا هدش هتنگ امسر هکنانچ؛ دوش
ام ی اهر دارب، میریگب ن ز [وا] ی ارب میورب مدهاوخی م ی تقو ام دراد ی تلاکشم ام رد ام و دراد دجم
رکف [هب مکل]، دراد چایتحا ن لآ شردپ هک دنکی م ن رکف وا «!» ی نک دایب ی هاوخی م تراو: «دنیوگی م
» دینک دایب تراو دپهاوخی م: «دنیوگی م؛ تسامعتم ش دوخ تراو

نیمه تسامعتم ساسد رایسب ن آ هب تبسن ن هکی ی اهنز یگنا ی کید؛ تسه ن ز هب عجار هیضق نیمه
؛ دوری م و ا فرط هب درم هجوت، دیایب رگید ن ز کید ن لآ رگا دنیبی م [ن ز] نیا بتسا ی داصتقا هلسم
دوشی م میسقت ای دنکی م ادیب ش یارگ و دوری م رگید بتسه هب، دراد و اتسه هب ن لآ هکی هجوت نیا ی نعید
هنیمز نیا رد اهنیا و فراصم، هتفقد، ی قوقد ل ناسم: تسامعتم حرطم مه ی رگید ل ناسم تیاعر، هجیتت رد
دهدی م ن زاجا [ن ز] اذل؛ تسه

دوخ مسا هب ار یزیچ [کید]، هدرک ش دوخ مسا هب ار رهوش ل زنم دمآ ی ن ز لاثم هک هدش مدید
لاصا؛ ورب، یوربی هاوخی م ل ااح: «هتفگر رهوش هب عقوم ن آ، هدش عمج لاماکش لایب رگید ی تقو، هدرک
و هدروخ لوگ مراچید رهوش؛ دناهدروخ لوگ ی لیخ و مداتفا قافتا ی لیخ [نیا] «! ایند مه ن ش پید اجنیا
»! نکب ی هاوخی م ی راکر ه ل ااح! رگید وش مگ ورب: «دنیوگی م [ن ز]، هدرک و مسا هب [ار لام] ی تقو
تسا ی داصتقا تهج ن ارگن [ن ز] نیا

تاعقوت حطس ش یازفا: تاجوز ددعت موس عنام

علی گل حال، اگر این مطلب رایج بشود و به عنوان یک فرهنگ مستمر در بیاید و دوام پیدا بکند
بر اینکه اولاً نسبت به مسائل زندگی، توقعات تخفیف پیدا کند [مشکلات زیادی حل خواهد شد]. [زمان]
سابق یک اتاق برای دو نفر بود، ازدواج می کردند و این یک اتاق کافی بود؛ با همان بچه هایشان. حالا
فوقش دو اتاق؛ همه چند نفر هم با هم بودند. الان باید زن یک منزل جدا و خرج جدا و اینها داشته باشد؛
نمی گذارد مادرش بیاید پیشش! می گوید: «یا من، یا مادرت!» ببینید الان کار به کجا رسیده!

ی‌رلاسنز شرتسگ: تاجوز ددعت مراهچ عنام

ماهنز دبوخ هک تاسا ی‌بلطم نیا و هتسگرې ی‌رلاسنز نایر جت مسد هب زیچمه ن لآ ی‌لکروط هب همدش تیوقت ی‌رلاسنز ،בלاقنا [زا دعب] رد ی‌تد .دنیوگی م‌ماهنز دبوخ .دننکی م‌فارتعا [مه] ی‌ملاسا ی‌روهج ن‌ویزیولت نیمه زا .دوب ش‌ردارب ل‌زنم ام‌تیب ل‌ها [و مداوناخ] ش‌یب ی‌دنچ درکی م‌لقد ؛دوب هدید ی‌ملیف ن‌اریا

و دشر دتد مدأ ار وا یدرم ی‌لو ،دشاب دازآ ،دنک دشر دهاوخی م‌ی‌نز هک دادی م‌ناشن ی‌نلع ی‌لیخ بباتک تاساوخی م‌ و دروای م‌بباتک ن‌ مکنیا زا وا یدرم .دادی م‌هولج ی‌قرت دتد و گ‌ذهر ف‌تد «؟ی‌سری م‌ی‌گ‌دنز هب ارچ ؟ی‌روای م‌بباتک و تارچ !هن» :تفگی م‌[درم] .دوب ت‌حاران دناوخب ن‌اشفلاتخا ب‌تاب ن‌یا و «... منک راکهچ م‌هاوخی م‌ ،منک دشر م‌هاوخی م‌» :تفگی م‌[نز] .درک موکح م‌ار درم و داد ن‌ز قلاط هب م‌کد ماگ‌داد و دشر

ببینید واقعاً چه جنایتی الآن انجام می‌شود! یعنی مرد را یک آدم بی‌منطق، خشک، نفهم، دور از فرهنگ، و زن را آدمی که می‌خواهد برود رشد کند، عقیده‌اش برای خودش محترم است و می‌خواهد درس بخواند [جلوه می‌دهند].

[درکی م‌لقن ناشیا]

امش ؛م‌راک لابند مورب م‌هاوخی م‌نم ؛ی‌ریگی ارم ی‌ولج ی‌رادن ق‌د و ت» :تفگی م‌أحیرص [نز] ن‌اتمناخ دشر ی‌ولج دیناوتی م‌د امش !اقا .تسا ن‌اشیا اب ق‌ح» :تفگ م‌ه ماگ‌داد «... ورب ،ی‌هاوخی م‌» [دیریگی ارم]

دوشی م‌هدرب اجک هب هار هک تاسا ص‌خشم ،ت‌یفیک ن‌یا اب‌اعبط ب‌خ

ملاسا رظن ،زورما هتامز رد تلادع تیاعر دایز ی‌تخد هب هجوت اب :ههیش کی

تسا ی‌رسمهک ترپ

زیدرم ی‌ادتبا زا م‌ملاسا هک دنیوگی م‌ن‌ینچ تاجوز ددعت ه‌رابرد برع ن‌اگ‌دنسیون‌زا ی‌ضعب :ذیملت زاجم طقف ی‌درم ره هجیتناب هک هتشداد تاجوز ددعت ی‌راسد شور و ی‌راج ت‌تس ن‌درب ن‌بید زا رب رظن ی‌م‌ج‌اودزا اترراهچ زا ش‌یب اب مدرم م‌ملاسا زا ش‌یب هک تاسا تهج ن‌بید ن‌یا و .دشاب رسمه کی ن‌تشداد هب دومذ دودحم رسمه راهچ هب ار ددع ن‌یا [ش‌ور و ت‌نس ن‌یا ی‌زادنارب ی‌اتسار رد] م‌ملاسا س‌پس ،دندرک ن‌آ ی‌ارب نیگ‌نسی طورش و م‌دومذ تخسد [رسمه کی زا ش‌یب اب ج‌اودزا ی‌ارب] ار طیارش ن‌آ رب هولاع و هب (ش‌یوخ ن‌ارسمه ن‌ایم) هک دیراد ن‌آ م‌بیرگا (و) ه‌دج‌اوف اولدعت ل‌آ م‌تفخ ن‌اقت) :دومرف و داد رارق ن‌امز ن‌یا رد هک دوشی م‌هدیمهف هلئسم ن‌یا زا و (دیبمانز رایخا رسمه کی طقف س‌پ دیبمانز راتفر تلادع انوناق] م‌یناوتی م‌ام ،هتسگل‌ل‌صاح ه‌دوب م‌ملاسا رظن م‌مدرم و ه‌عماج ن‌ایم رد هک ی‌ای عامتجا ی‌رادیب هک ی‌عامتجا ی‌رادیب هب ت‌بسن م‌ملاسا ماگ‌ن‌امه س‌اسا رب هلئسم ن‌یا و م‌ینک عونم ار ی‌رسمه‌دنچ [اعرش و [هتشداد رظن م‌و] م‌دومذ عورش ار ن‌آ م‌ملاسا هک تاسا [ی‌تکر د و] هرپس هب ن‌دیشخیق ق‌حت ی‌اتسار رد و ا.تسا

ن‌اشلاکشا .دیدش هجوت م‌هک ار ناشیا رظن .منکی م‌[ن‌ایب] ی‌سراف هب ار [ل‌اوس] ن‌یا ن‌م‌لامد :داتسا ددعت رد و دریگی ار م‌ملاسا زا ل‌بق ن‌ارود ی‌رصحی‌ب و ی‌دحی‌ب ن‌آ ی‌ولج و ه‌دمآ م‌ملاسا هک دوب ن‌یا ه‌دوب ن‌کم م‌ملاسا ر‌صن ن‌امز رد ن‌آ ی‌ارجا هک] تسا تلادع م‌ه‌ش‌طرش .تسا هتشدادگ‌طرش [ج‌اودزا]

¹ ن‌آ ن‌ولوقیه تاجوز لا ددعتل هتسناد ب‌رعلا بباتک ض‌عب اندیس» :تسا ن‌یا ن‌آ تم هک تاسا ی‌برع ن‌باز هب ل‌اوس ل‌صا . ل‌جر ل‌کل طقف هجوز [ن‌وکپ و] ،تاجوز لا ددعت ی‌قبی‌لا ی‌نعیه د‌علا م‌ده ی‌ل‌ع ی‌ضیق ن‌آ ل‌ولاً ن‌م‌ت‌بغر هب [ن‌اک] م‌لاسلا ل‌عج و طنارشا ظ‌غ و ت‌بیراب ک‌لذ [ددح] م‌لاسلا م‌ذ .ت‌بیراب دودحم ریغ د‌دعب م‌لاسلا ل‌بق [ن‌وجوز تی] اوناک مه‌نأ ر‌بت‌عاب و ه- [و] م‌لادعلا م‌دع ن‌م‌ف‌وخلا م‌طرش و ه‌تدحاو ی‌ل‌ع ر‌صنقلا ل‌عج .(ه‌دج‌اوف اولدعت ل‌آ م‌تفخ ن‌ا) ه‌نأ ادج ت‌بعض اطورش س‌انلاب م‌لاسلا ه‌دارأ ی‌ذلا ی‌عامتجلا ی‌عولاً ن‌آ ق‌حت و ل‌ص‌دق [و] ،اده انتقو ی‌ف‌ه‌نأ اذه ن‌م‌مه‌ی‌ه‌نأ - ل‌وقی ن‌آ دیری ق‌ریسلا ن‌م‌ع‌ز ج‌لائم - ق‌یق‌حت و م‌تجملا ی‌عولاً ق‌ریسلا م‌لاسلا قرظنلا هجیتت ی‌ناثلا ج‌اورلا م‌نمذ ن‌آ ن‌لا ن‌کم ی‌م‌تجملاب و (ق‌قم) «... هتسناد م‌ده ی‌ف‌م‌لاسلا ا‌هدتبا ی‌تلا

1) ﴿قَدْ حَاوَفَ أَوْلِدَعْتِ لَانَ﴾ و ﴿تَسَا طُورِشْمِ يَافْتِنَا﴾، طرش مدع ابد و [تسا نکمانی نونک نامز رد و اعبط هک نامز نیا رد [اما]، دنراد (ی ناآ جوز) رگید ص خشد هب تبغر دارفا [هچرگ]، ن یاربان ع راشد هک مدش یرصد نامهل و مشم² مع متجم [طیارش دسری م رظنه]، تسا ی فتمه (تلادع) طرش نیا تسا هدوب [هتشذگ] نامز رد هک یرصد ی نعیه؛ مدرک اضتقا ار نآ

بههشده خساپ:

دراد دوجو مه ن لا، درم یارب ی رسمه دنچ ز اوج هب ملاسا مکد

نیا، ﴿قَدْ حَاوَفَ أَوْلِدَعْتِ لَانَ مُتْفِذِ نَائِفِ﴾ تسا هتفگ ع راشد هکنیا مینیب دیاب لاوا: تسا نیا باوج؟ «مکد» ای تسا «قح» ای؟ تسا ی مکد هچ ﴿قَدْ حَاوَفَ﴾
 أم او حکناف: ﴿تَسَا﴾ ع ابرو و ثلثو لننم ص یخرت و ز اوج رب انب لوا زا ملاسا رد هک مینیبی م رگید، معتمه هب تبسن اما. تسا مئاد [ج اودزا] هب تبسن نیا³. ﴿ع ابرو و ثلثو ی نثم عاسنلا نم مکلا باط درادن یرصد و دد

نامز هب ص اصتخا ملاسا ماکحا و ی یادتیا ص یخرت. تسا ی یادتیا ص یخرت، ص یخرت تهج زا نیا مکل باط أم او حکناف: ﴿تَسَه مَه ن لَانَ اَرْقَةَ تَايَا يَ نَعِي﴾؛ تسا هن نامز ل کرد؛ درادن قحلا ن نامز و قباسد ﴿ع ابرو و ثلثو ی نثم عاسنلا ن ما لان!﴾ و همین مسئله در زمان سابق هم بوده است [و هیچ تفاوتی نکرده است].

تسین ی بلق تبحم ن دوبن اسکیه ی انعمه ب، هیآ رد تلادع طرش

ی کی هب دیابن امش هک تسین نیا، ﴿قَدْ حَاوَفَ أَوْلِدَعْتِ لَانَ مُتْفِذِ نَائِفِ﴾ رد ﴿قَدْ حَاوَفَ أَوْلِدَعْتِ لَانَ﴾ زا روظنم. تسا ی نیوکت رما کی [تبحم] نوچ؛ دیشاب هتشاد [یرگید زا] رتشیب تبغر و تبحم و لیم، عاسنلا ی هاوخ؛ دیشاب گنشقریغ نز کی، دیشاب گنشق نز کی، دیشاب هتشاد نز اتود ناسنا: تسا ص خشم. تسا رتشیب ی کی هب لیم اترورض، رُحشیلانث یحنم، ی هاوخ

تسانعمی بو و غلا، ن آ رد تلادع طرش و تسا ی داراریغ یرما، ی بلق تبحم

هقلاء دیوگ ملاسا تسا ل احم! تسا ل احم؛ [دنک عضو ار ی طرش نینچ] دناوتی مذ ملاسا ل اصلا ناکما؛ تسا و غلا ل اصلا ی طرش نینچ. دیشاب ی واسم عاسنلا تعبیرا ابدیاب [هاه] نز زا ی کی هب رهوشد تبحم و رد ی واسم مدع ترورض رد بخ؛ تسا رگید [نز] قلاخا زا رتهبش قلاخا ی نز کی هکنیا ای. درادن ی واسم، ن یفرط هب تبحم و لیم هک ی تسیاب: دیوگ ع راشد درادن انعم، ی سفن قلاخا و ی حور قلاخا. تسا ل احم؛ «دیشاب»

یا اینکه یکی از دو زن به شوهر علاقه بیشتری دارد، تعلق بیشتری دارد، محبت بیشتری دارد؛ وقتی یک شخصی نسبت به انسان محبت بیشتری دارد، انسان هم نسبت به او محبت بیشتر دارد. خب، انسان حیوان که نیست؛ مرد حیوان که نیست! وقتی می بیند یک شخصی بیشتر او را می خواهد [به او متمایل تر می شود]. در مورد اصداق هم همین طور است؛ وقتی شما ببینید یک رفیق محبتش به شما بیشتر است [در مقایسه با] شخصی که اعتنایتان نمی کند و همین طوری [شما را] پشت گوش می اندازد، [ایا] شما بیشتر دوستش ندارید؟

تسا هقفلن لیبقة زا درم فیاطور رد تلادع، تلادع زا هیآ روظنم

هئسّم؛ تسین نز و درم نید طبر و هقلاء و تبحم ﴿قَدْ حَاوَفَ أَوْلِدَعْتِ لَانَ مُتْفِذِ نَائِفِ﴾ زا روظنم س پ ﴿أَوْلِدَعْتِ لَانَ﴾ به مسائل خارجی بر می گردد؛ یعنی رعایت [عدالت] نسبت به نفقه و صرف اموال و اسکان و نفقات و اموری که مربوط به زوجیت است؛ [که نباید] در آن امور اهمال بشود. این اهمال از کجاست؟

1 3 هیآ، عاسنلا فروسد.

2 (ق قحمه). هعماج: مع متجم.

3 3 هیآ، عاسنلا فروسد.

نه اینکه از ناحیه علاقه و محبت به دیگری است؛ علاقه و محبت به «امراه» [و زن] دیگر علی‌کل حال هست [و امری غیر ارادی است]. [بلکه] ممکن است در بعضی ازدواج‌ها و زواجهای زن، مرد را به نحوی در حصر و ضیق قرار بدهد که مرد مضطر شود به زن اول اجحاف کند. بعضی از زن‌ها هستند که شرط می‌کنند: «به شرطی که تمام اربع لیالی [و چهار شب] پیش من باشی.» یا «هفته‌ای یک شب [پیش آن زن] بروی» یا «شب را [پیش آن زن] نمانی.» و این [مرد] از یک طرف تمایل دارد، از یک طرف این زن مانع است. در موقعی که زن، مرد و رجل را در ضیق و حرج قرار می‌دهد به نحوی که نمی‌تواند [عدالت را اجرا کند]، در اینجا شرعاً، وجداناً، عقلاً، به هر نحوی، حرام است انسان برود چنین زنی را بگیرد که بعد مجبور شود که با زن اول این‌طور کند.

ار تاداع] ی ناوتی من هکتسا ی وحنه برگا” :هکتسا نیا هار مر خلااب» :دیوگی م عراشد اجنیا رد نم ل اهل کی لع» :دیوگی م ،تسا ی ضار لو انز هکنیا ای «. مدب قلاط [ار لو انز] ابید ،ی نک ارچا دوشی م صباخ دراوم نیا هب طوبرم نیا «. بی هدی م ماجنا مارا دراک و ت هچرگ ؛متسه ی ضار ی کی هب تبسنی لو ،دهد ار مادکره قد و دنک عابر و ثلاث و ی نثم ج اودزا دیابید ناسنا رگا اما ،تسا بوخش قلاخی نذ دنیبی می تقو هکتسا ی عبیط رما ؟دراد لاکشا هچ ،دشاب هتشداد رتشیب مقلاء هئسم کین نیا ؛[دشاب هتشداد تسود رتشیب ار و] ناسنا دسری م و ای گذنر هب رتشیب ،تسا بوخش رانقر .تسا ی عبیط

طیارشاهنتم .تسه مهن لآ ،مدوب روطن امه مه عقوم نامه ؛هدرکنی قرف قباسد اب ایاضق مهن لآ مه شزر ل یاپ دروخی م مزیرخ هکره !دشکن ناتسودنه رود دهاوخس و واط هکره « :تفگ .هدش رتت خسد نید دنکی منی قرف ؛دنک هیته نکسم نذ نیا ی ارب دیاب ،دهاوخی م نکسم ی نذ ی تقو مر خلااب «!دنیشنی م .ات هسو و اتود

آن وقت روی این جهت، دیگر این قبلی که شما [مطرح] کرده‌اید، برگشتش به همین مسائل فرهنگی و مسائل اقتصادی و این جهات است؛ قضیه به [این] مسائل برمی‌گردد. اینکه زن احساس کمبود می‌کند [به این جهات برمی‌گردد]. خود زن‌ها هم می‌گویند؛ خیال می‌کنند [در صورت ازدواج شوهر] توجه شوهر به آن سمت می‌رود و نسبت به این سمت [کم‌رنگ می‌شود].

نذ تریغ :تاجوز ددعت مجنپع نام

رهوش هب تبحم ی وحنه ب اعقاو هکتسا دننسه اهنز زا ی ضعب ،تریغ هئسم زا رظن فرصد هتبلا نید زا ای دنک لمحت دناوتت تسا نکمم ؛دنک لمحت دناوتی من لاصا ،دننیب دناوتی من لاصا هکتسا [دندراد] عبر شترگا ی نعید ،دشاب زیاجش فلاخ رگا لاماد دینک ضرف .تسین نکمم ی زیچ نینچش یارب ی نعید ؛دورب لکشم درم کی یارب هئسم ردقچ ،دیابیرد رگید درم کی ج اودزا هب و دورب دناوتی من نذ هکتسا دورب نیا اب درم هکتسا نکمم .تبحم هب نذ ،ددرگی مر ب تریغ هب هئسم نیا [تسا نیمه مه نذ یارب] ؛تسا دنک لمحت دناوتی من ار ی بلطم نینچ ی لو ،دشاب رهق مه ش نذ

هللیق هکتسه ت ایصوصخ نیا (ایسا ی قرش بونج ی اهت مسق [دندنام]) کلامم زا ی ضعب رد هتبلا هب مه نآ و !دراد دوجو معنفلامع ،مصلاخ ؛دننسه ی کارتشا [ج اودزا مسر ی اراد] اهنیا دندنام و اه .تسا ی گذره فباطم ،باطم نیا .تسا ناشنایم رد نذ ی مکراطخ

؟تسین ترطف فلاخ ،نسمک هشیاع اب ریمغیپ ج اودزا ایآ :ههیشد

ج نیو ماجنپ نذ سرد ترصد هکتسا هلسو هلاو هیل عاللهی لصد ریمغیپ نامز رد هکتسا دورب نیا نم ضرع :ذیملت نذ ت ایرطف عجز ار نیا رگا .دندرک چیوزت ،مدوب هلاسه نذ ای مدوب هلاسه نذ از رتمک هکتسا هشیاع ،ی گلاس ار وای اهزاین [درم] و دشاب هتشداد اجلم ای مانیرسد دهاوخی م هکتسا ی سک ناونعه نذ هکتسا مینک باسح مه ی نامز طیارشو ،[مداد تیاضر ج اودزا نیا هب] تسین حرطم [وا یارب مه درم] نذ و دنک فرطرب .هدش لامعا نذ هب ریمغیپ فرط زا ی ملظ چیه [تروصد نیا رد] ،تسا نیا اب قفاوم

به نرسد رخصه ای یاهن ز که هدر کی م باحیا نامز ن آ طیارش و تسینش تاپرطف وزج میبوگب رگا ؛تسا ملظاً تارطف اما ،تسین ملظ ،نامز ن آ ظاحل زا میبوگب میناوتی م ار نیا ،دنیا بیرد ن سُمِ درم ج اودزا [مکلب] ؛دنک ج اودزا ن سُمِ درم کی اب دیایب مک ن س اب ن ز کی هک تسین ن ز تاپرطف عزج نیا نوچ ی نعید مداد ماجنا ار ج اودزا نیا و دمآ ن ز نیا ،هدر کی ماضنقا نامز ن آ بادا و طیارش ن آ نوچ ار یرما ترضد ،تسین تاپرطف عزج میبوگب رگا ؛تسین ملظ ،تسا تاپرطف عزج میبوگب رگا دناهداد ماجنا ترطف فلاحرب ار یرما اما دناهداد ماجنا بادا فلاحرب

به هیشد به خ ساج:

تسا یرطف ی اهلنسم ،ج اودزا به زاین ل صا 1.

درم تیمویق تحترد و مانپ کی ن نشاد و ج اودزا ل صا هک ی لوا بلطم لاوا ،دینیبید ،هن :داتسا نیا رد تبحص ی لو .تسین کشد لا صا نیا رد ی نعید ؛تسا یرطف رما کی هلسم نیا ،تسا ندمآرد یارب ،ن دمارد تیجوز زا ی طیارش تحت [به زاین] .مپنک دروخرپ [هنوگچ] یرطف رما نیا اب هک تسا ترطف ساسا رب ج اودزا ل صا هک تسین تبحص ل باق لا صا زاین نیا ی نعید ؛دنهاوخی م همم ؛تسه همم .تسا

مزیر غ هر خلا اب هک تسا ی سنجل ناسم رطاخه اب ی :تسه ی فلتخم تاهج ؛دنکی م ج اودزا ار چ ناسنا به اب ی دوشی م هتفرگ «س نأ» زا «ناسنا» [مملک] مرخلا اب ؛تسا س نأ و تفلأ هلئسم رطاخه اب ی .تسا اذغ ،دنک ی زپشأ دهاوخر رگا ؛دناوخر سرد دهاوخی م هک تسا یرگاشد ؛تسا شهار رد کمک رطاخه ار مسرد مناوتد رتهد ات مریگی م ن ز» :دیوگی م .دوشی م فالت اهینا به ش تقو ،دنکی یرا کره ،دنک تسرد ی هجوتی لیخ ؛دنهاوخی م راک [ی ارب و] ن اشلئسم به ن دیسر ی ارب ار ن ز دنتسه ی ضعب لا صا «مناوخر .تسین مهم ن اشیارب [ی سنجل] ل ناسم ن آ اندچ لا صا و دنرادن ز به

جایتحا ج اودزا به ن ز مکنیا ل صا لاح .تسا توافتم اهزاین ،ن ز رد مه و درم رد مه ل احل کی لء کی به ن درب مانپ [ی نعید ،ی فطاع] فزیرغ [هچ و دشاب] ی سنجل فزیرغ ساسا رب زاین [نیا هچ] ،دراد رظنفرصد [و ؛دوشی م ج اودزا ثعاب و تسا ی عبیط] بهیضق ود نیا ،س نأ و تبحم تساوخ و ماگیاج نیا به لا صا اهی ضعب [اما] ،تساجب ی اهلنسم [زیند ج اودزا زالصادی ونعم] دشر به زاین مکنیا زا .دنکی مذ مه رکف [دشر] هیضق

حالا به مسائل دیگر [مانند] نفقه و صرف مال کار نداریم؛ [بلکه همین نیاز] به احساس اُنس داشتن [باعث نیاز زن به ازدواج است].

ن اشیارب ن تفرگ رسیت سود ساسا ،دنوری می یامذهار [مسر دم به] هک ی یاهر تخد دینک ضر فن لاا ربمغیپ نامز رد ساسا نیا .رگید تسا [ی عبیط] ساسا کی نیا ؟[دمآ] اجک زا [ساسا نیا] ؛تسه ن لاا هک ی روطه به .درادن ربمغیپ نامز به صاصتخا ،تسه هشیمه ؛[درادنی توافق] هک ن لاا و [هدوب مه] !تسه ی بیجعی اهزیچ اعقاوی ج راخذل ناسم رظن زا ی نعید ؛تسا ی اعضوا ،تسا ح لطمه ن اشنیب هدناسر روهظ م صنم به [دارفا نیا رد] ار زاین نیا ادخ ن لاا مکنیا رطاخه ؛تسیچ رطاخه به اهینا ؛بخ رایسب .دوش نیمآت دیاب ؟هن ای دوش نیمآت دیاب زاین نیا [هک] تسا نیا [رد] تبحص [لاح] .تسا بهیضق ل صا هن ،تسا نیمآت ی گنوگچ [به طوبرم] مدرک ضرع ن م هچنأ

شما از صد دختر که به مرتبه ای می رسند که نیاز به رفیق یا دوستی از جنس مخالف پیدا می کنند، چند نفر هستند که این نیاز در آنها نیست؟ پنج تا؟ سه تا؟ سه تا اگر باشد! سه تا هم نیست! نود و هفت درصد آنها این حالت را در خودشان می بینند. منتها حُجب و حیا مانع است؛ بعضی در خانواده متدین هستند [به خاطر] حُجب و حیا و شرم و خجالت سرشان را پایین می اندازند. ولی بعضی در خانواده های غیر این گونه هستند، با پسر خاله خود می نشینند غذا می خورند؛ یعنی همین احساس نیاز را در مجالس [مختلط بر طرف می کنند].

سلاجم ن آ رد هک ی دارفا مکنیا رطاخه ؛دنورن طلخم سلاجم به درم و ن ز هک میبوگی م ارچ

دندکی م تکرش زاین نیمه اب، دندکی م تکرش

دندش اب اُدج دیاب ن ز و درم ناتسرامید رد. دندکی م بجعت فرطن آ و فرطن یا دوری م مدآ لاصا
اهفر ح نیا، اقا: «دنیوگی م، ماگشناد رد رتخد و رسپ ن درک ادج هرابرد ن لآ!؟ تسای ای زاب هچ نیا
امتد! میمهی من از سرردام، اقا ریخه ن: «دنیوگی م» «ارچ!؟ دشاب [مدشکی کفت] نینچ دیاب ارچ؟ تسیچ
هدینش ار نیا م» «اُدج درم و اُدج ن ز هچ نیعی! مینکب راکهچ، میشاب داش، [میدنخب و] میبوگب م ه اب دیاب
دنیوگی م [نایوجشناد ز ل قنه] ار اهنیا دنیای م ام رتکد ناتسود نیمه؛ ما

زاشید م هاهن ز [ی تد]! اهنآ م ه، اهنیا م ه؛ دنراد [ل کشم] فرط ود ره [ماطیحم نیا رد] نیعی
ی ارب رگید هکام. دودام مشچ ی ولج، اهنیا دننام و دندکی م م ه اب هکی یاهی خوشد نیا! دنراد [ل کشم] اهنآ
لااح. میدروآرد رس [اهنآ طباور] زارگید هک مینقر اهن ناتسرامید نیا رد رفق نآ [ی نارهط هملاع] اقا
[اجنآ رد]: «میوگب امش ه بر دقن نیمه ی لو. تسیچ مروظنم دیتسه هجوت م ناتدوخ ی لو، مروآی من ی ریبع
!» «تسه زیچمه! تسه زیچمه»

گرم رتلا اب رامآ و نارتخد رتدوز غولب دننامی طیارش رد، ج اودزا ی نسب ساندت یاعر 2.

تسین ن کمه هشیمه، ن ادرم ریمو

یروطچام، دوشن نیمآت [ج اودزا هب] ی رطف زاین نیا دیابی هاوخن ی هاوخن کی طیحم نینچ رد لااح
هدجه رتخد رگا [لائم] - میهدبش دوخ نسهم هب ار رتخد کی امتد مکنیا ایآ؟ مینک نیمآت ار [زاین] نیا
یزچ نینچ ایآ - [دشاب هلاسه دز و ن م ه] رسپ، تساهلاسه دز و ن رگا؛ دشاب هلاسه دجه م ه رسپ، تساهلاسه
ش یارب لئاسم نیا م کم کی گلاسه دز یسه دز اود ن سر رد رتخد نوچ؟ ارچ. تسین ن کمه؟ تساهلاسه
باوچ شور] نیا، نیاربان! تساهلاسه دز و ن م ه گلاسه دفه، ه دز ناش رد رسپ [ی لو]. دوشی م راکشآ
؟ دنک هچ [رتخد نیا] تدم نیا رد لااح. دوشی من [و دهی من

؛ تساهدر کرد تا یعقاو زارام و هدمآ [ی برغ] گنهر فنیا: منک ضرع ار نیا متساوخی م ن م
[نارتخد] اهنیا رد هک [ج اودزا] ی گدامآ و، ن ارسپ سر رید [غولب] و نارتخد سر دوز غولب هب هجوت اب
ن ادرم رد ریمو گرم [رامآ] مکنیا و، دارفا نیبی نیس یواست مدع و، تسین [ن ارسپ] اهنآ رد و تسه
ن ز و دوشی م متشک اهگنچ رد اهرم [ای]، دنزیمی م ن انز زار تدوز ن ادرم دصرد داتشه) تسار تشید
؟ دوشلد هنوگچ دیاب ل کشم نیا، فلاتخا نیا هب هجوت اب (دننامی م [ی قاب] اه

دوب ج اودزا شرتسگ ی ارب ن انگتشدگ راکهار، ی نسب ساندت طرش ن تشادرب

ار ی نسب فلاتخا نیا [رب تیساسد] هک دندرکی م لد هنوگنیا ار ل کشم نیا قباسد ن نامز رد اذل
لد ی نسب فلاتخا ن تشادرب اب ار [ی رطف] زاین هلمس نآ نیعی؛ دوب ی جیار رما کی نیا و. دنتشادی م رب
دندرکی م

الآن اگر پسر دو سال بیشتر از دختر [سن] داشته باشد، [اجازه ازدواج] نمی دهند؛ می گویند:
«نه، یا باید [در سن] مساوی باشند یا [تنها] یک سال [تا] دو سال اختلاف [سنی] باشد.»

دوشی م نانآ ن داتفا داسف هب و نارتخد دننام درجم ثعاب، ی نسب ساندت طرش رب رارصا

تافتلا. دریگی م رسپتسود دوری م، دننامی م ت تسد یور رتخد، می هدی من [مزاجا و اب رگا]
دینیبی م [، دراد دوجو ج اودزا دتعت و ج اودزا رد نسب فلاتخا ل ابق رد] هکی حبق نیا ن لآ نیعی؟ دیدرک
رد ای، دتقای م انز هب: دنزیمی م هاری هب [ن ز و] تسه ش یاج رس [ن انچمه] زاین؛ هدرین نیب زار زاین
رگید لئاسم و دتقای م هار ش لابند هب دنیب ار ی رسپ ره نابایخ

در زمان سابق این مشکل را با تعدد [ازدواج] حل می کردند؛ چون تعدد [زوجات] با تساوی
[سنی] جور در نمی آید. در واقع باید مرد چهل ساله باشد و دختر بیست ساله یا پانزده ساله [باشد].

هاگن م ه [ن اوج رتخد] نآ هرخلاب. دریگی م رتخد و دیایی م درم یبر ره دنیای من هک م ه م ه [هتبلأ]
، هلاسه اجنپ [رهوش] دیایی م هک تسین ضیرم؛ دریگی م ار ن اوج [ن امه]، دوب ن اوج رهوش رگا؛ دندکی م
دندریگی م اه [ریپ] ن امه زار، دوبن [ن اوج رگا]! دریگب هلاست صش

تسین حرطم ج اودزا کلام ن او نعه پ نز ی ارب ن اندچ، رهوش اب دایز ی نس ا لاصاف

نانشلد هک دنتسه ماهی لیخ ن لا [نیمه]؛ [دنک ج اودزا لابن سد درم ن امه اب] دهاوخی م شلد لاصا ای
اب ن ز رد تلایامت. دشاب ش لاسد ماجنپ ای لاسد تصشد ولو، دیآی م ن اششوخ ص خشد کیزا و دهاوخی م
مهم و ا ی ارب ی لیخ [ی نس فلاتخا] هیضق نیا، تلایامت رظنزا، ن ز ص و صذ لاصا. دنکی م قرف درم
تسین.

رهوش باختنا رد یرتمهم ی اهرایعم، درم مدع و ی لام ن او ت و تیصخش، ن انز ی ارب دنتسه

ی لیخ ن ز ی ارب رهوش تیصخش؛ تسا تیصخش ه لئسم تسا مهم ن ز ی ارب هکی ی اهزیچ زا ی کی
[ی یلاب] تیصخش ی اراد هکی درم اب تسا رضاد ه لاسه دهج ای ه لاسه تسبی رتخد کی ی نعید؛ تسا مهم
ل ائمه ن او نعه پ [و] تسا ش رانک هک ه لاسه تسبی ن اوج کی اما؛ دنک ج اودزا تسا ه لاسه تصشد و تسا
«! نه»؛ دیوگی م [ن ز اما]، تسا شور فرایخ اما، دشاب بوخ و گنشقه دنچره، تسا شور فرایخ
ل ناسم، تسا مهم ن ز ی ارب هکی یرگید ی اهزیچ زا ی کی. تسا مهم ن ز ی ارب تیصخش ه لئسم [ن یاربانپ]
تسا ی لام.

ه ت بسن ی هاوخی هاوخ؛ تسا درم تسد ه ی گدنز م اوق [اریز]. تسین مهم درم ی ارب اهنیا ی لو
رظنزا هک دشاب ی سک دهاوخی م [درم]؛ دنکی م هجوت [ن ز ه ز ادنا ه ی لام ای ی تیصخش ل ناسم] اهنیا
؛ تسا حرطم درم ی ارب [ل ماء و د] نیا؛ دنادرگی ا ی گدنز دناوتب ی قلاخا رظنزا و دشاب هجوم ی رهاظ
[ن ز] اعبط و تسین ن ز تسد ه ی داصتقا روما [ی فرط زا]. تسوا دوختسد ه ی داصتقا روما نوچ
ه لئسم [ن ز ی ارب، رطاخ نیمه ه ی]. دنک نیمات ا ی داصتقا ه ی نچ نیا ات دروآی م ور رگید ل ناسم ه ی
تسا مهم ی لیخ [م ه] ی عامتجا تیعموم. تسا مهم ی لیخ ن ز ی ارب مدع ه لئسم؛ تسا مهم ی لیخ تیصخش
رظنزا ی نعید؛ دنتسین ن ادرم ل ثم. دنرادنی صاخ هجوت [ی سنچ] ل ناسم ه ت بسن ن اندچ [ن انز، ل باقم رد]
تسا هدادن رارق اهنیا رد [ی لیامت] نینچ ادخ، هزیرغ

تسین ترطف فالاخ ی رما، دوخزا رتن سمک رایسب ن انز اب ن ادرم ج اودزا

و تشاد ج اور ل ناسم نیا هک ربمغیپ ن امز رد: منکی م ضرع [ار هتکن نیا] باسد نیا یور
رجه ی نعید؛ دودب عامتجا رجه رگید فرط زا و ن ز دوخ زاین فرط کی زا [ن آ تلع]، درک ادیب همادا
ی م ی رگید [صخش]، دندرکی م ج اودزا ه لاسه ن شیا ع اب ربمغیپ رگا. تسین ائج ه لئسم نیا زا عامتجا
؛ دشاب [اهنا ه ی] ی ملظ و دشاب ناشترطف فالاخرب هک دوبنر وطنیا ه لئسم نیا ی نعید؛ درکی م ج اودزا و دمآ
دوب شریذیل باق و لوبق ل باق ی ا ه لئسم

تشانگ رانک ار اجیب تاعقوت و دودب ارگع قاو دیاب ج اودزا رد

بله، من هم دلم می خواهد دختر شاه پریان زخم باشد، اما خب حالا اگر نیست، بنده که نمی توانم
شاه پریان خلق کنم! یا فلان دختری دلش می خواهد [با مورد بسیار خاصی ازدواج کند].
[ن ز ن آ] «! دنداد سکن لاف ه ی و دنتشادرب ارم، ه لیب»؛ تفگی م ن م ه ی [ی مناخ] ی یادخه دنب کی
درکی م ضار تعا [ی نار هط ه لئسم] اقا ه ت تشاد ش یی هتفه ه س و د نیمه

هچ، هراچیپ [درم] «؛ متفگ [وا ه ی] «!؛ دریکب ا ر و ت دیاب ی سیلگنا ه کلم رسپ ی تشاد ع قوت»؛ متفگ
مظنم، ی بوخ نیا ه ی ه بلط، ی بوخ نیا ه ی درم! یرانگی م و ا یور بیع، هراچیپ تخدب!؛ دراد ی بیع
رسپ ی تشاد ع قوت»؛ متفگ «! نیا ه ی دنداد، دندرک م ا ر د ارم، ه لیب»؛ تفگی م «! قلاخاشوخ، بترم، نینم
ی م ا ر و ت دمآی م ی گندلا، ی شایوا کی، ی دنمای م [رگا]! ن ا ج اقا ه ی؛ دریکب ا ر و ت دیاب ی سیلگنا ه کلم
«!؛ تسیچ اه فرح نیا. تفرگ

ی رود: [دشاب هتشاد] تهج ره زا ا ر ش پات ن آ دهاوخی م شلد س کره؛ تسلا اب ی لیخ [اه] ع قوت
قلعت رظنزا، دشاب هتشاد میرم ترصد [قلاخا]، دشاب هتشاد ا ر عابینا قلاخا م قلاخا رظنزا، دشاب
!؛ دشاب ش اهنوید م ه تبحم و

اهنا؛ دینک ادیب اهزیچ نیا زا (طخ فرطنآ) دیورب ایند نآ. دیآی مز ریگ یزیچ نینچ! نجا اقا هن دنکی م دروآرپ ار ناتعقوت ديهاوخب هچره اهنا، دنتسه [ل آهدیا نارسمه]

دیریگ بل کشم و تخسد دیابن ناسنا! اقا درکی گذنز دیاب یوحنه هر خلااب؛ هن [ایند رد] فرط نیا! دنام هلثم همه متبلا عومجمات یجنم. تسا دبش یاجکی، تسا بوخ ش یاجکی

زایندهجهب، رتگرزب رایسب یدرم اب رتخد جاودزا؛ دزاسی م گنهرف، زاینده تسا هدوپ نز

هک لاد. تسا یرطف لئاسم عزج هر خلااب؛ تسین یرطف لئاسم زا چراخ، یعامتجا زاینده لئاسم ی م هلاسهدز ناپ رسپ هدنب: دیوگب نز کی لاد [لائم]، دنکبر هوشد نز هک [دنکی م باجیا] عامتجا زاینده تصشد درم ریپ اب ورن [و] نک تسرد ورب، نک تسرد ورب؟! یکنکی م راکهچ بخ! تسین بخ «مهاوخ! نک جاودزا هلاس

ی یاضف نینچ] عامتجا رظنه طقن زا دنیبی م مه نیا، تسین [جاودزا یارب ن اوچ درم] هک لاد تهجد نیا یور تاراطنتا و تاعقوت دنور و هقیلس، رکفر رگید یهاوخن یهاوخ اعبط اجنیا، [دراد دوجو دتفای م] [ل اسگرزب نادر م اب جاودزا]

ی نعید. دزاسی م اهزاینده ار گنهرف هر خلااب نوچ؛ دوشی م گنهرف کی تقون آن نیا [هجیتد رد] ی م دوجوهب هفاقت؛ دنکی م تسرد گنهرف، تسا حرطم هعماج کی رد هک دارفا یهازاینده و تاجایتحا دروآ

ردار بهساید نز، نز کی ی نعید؛ تسا حرطم تیجوز رد کارتشا، لئابق زا یضعبرد ن لآ اذل زا دنورب دنوشی مندلب [اهنا]، بخ. زاینده کی دوشی م نیا، تسا مک ی تقو. تسا مک [نز] نوچ؛ دوشی م، دراندن جبق اهنتد هن؛ دراندنم جبق اجنآ رد اذل؛ گنهرف کی دوشی م زاینده نآ دعب. دنروایید [نز] رگید یاج. تسین اجنآ رد ی لکشم هکلب

نز کی م ه وای نعید؛ تسه م رگید نز کی ی م ه صخشد نیمه دوخ هک دینک ضرف فرطن آن زا. تسا مدرک جاودزا م هر رگید دارفا [زا ی نز] اب م ه و دراد ی کرتشم

تاجوز ددعت، روهظ نامز رد نانز یخرپ زاینده فر یارب نامز ماما روتسد دوبدهاوخ

روی این جهت می توانیم بگوئیم: نیاز زن به شوهر، یک مسئله فطری است؛ نیاز به اینکه در تحت قیمومیت شوهر دربیاید و احتیاجاتش برآورده شود؛ و هم جریانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، این هم یک مسئله فطری است؛ یعنی اگر امام زمان الآن ظهور کند [نوع ازدواجها تفاوت خواهد کرد]. چرا می گویند در زمان امام زمان دیگر همه چیز راه می افتد؟ به خاطر اینکه امام زمان که بر سر زن ها نمی زند، زن ها را بگشود و با مردها یکسان کند! این کار را که نمی کند. دصد هعفدکی [هک] (!) دهدی مذ دوک ناشیای، دهدی مذ دشر هعفدکی هک م ه ار اهدرم، فرطن آن زا نیمه اب نامز ماما! دنک یربارب نز [رازه] اب هک دنوشب رفن رازه و دنوشد رادیب باوخ زا حبص درم ن لآ هک هعماج داسف نیا هک دنک راکهچ نامز ماما؟ دنک راکهچ؛ دنک تموکد دهاوخی م درم و نز تیمک دایز ار جاودزا [اعبط]؛ دنکی م راکهچ؛ دورب نیی زا داسف نیا، تسا رتدب ماش نامز زا [و] مینیبی م ام! دراندن ی رگید هار بخ؛ رگید دنکی م

کی] ار یسند تاجایتحا و تیجوز [هب] جایتحا؛ دنک وحم، دنک بوکنم ار زئار غ همه دیایید دیاب یی یاهاذغ نیا؛ تسا ش دوخ یاجهب همه م ه اهاذغ. دنکی مذ هک ار راکنیا [ترضد]؛ دنک وحم ار همه [اج! دنک هجاوخ و متخا ار همه دینک ضرف یی! دزیری مذ روفاک مدرم ی اذغ رد هک [نامز ماما]. تسه هک هب حلاصا. دنکی م حلاصا ار هعماج، دوجوم طیارشد نیمه اب؛ دنکی م راکهچ. دنکی مذ م ه ار راکنیا، هن [لائم]! تراشبد! هدژم؛ دروآی م لاد ار جاودزا [ی مک] حطسد دیآی م [اهزاینده] هب هجوت اب [هک] تسا نیمه

بوخ «!دیر یگب ات هس دیاب امشد ،اقآ» :دیوگی م [ترضد] ادر ف ،تسا ی کی [وا رسمه] زورما ،صخش
 اتسا ی لاء ی لیخ !رگید اتسا
!کروهظ ی لاء ل جء مهلا :ذیملت
 دشاب مّندل لاسد دصد ،ل لاسد دوز [مسرتمی م دسر ب ع قوم ن آ هب ات] :ذیملت
 ادهدی م و ته هب اقا ،ی سرب مه ل لاسد دوز ن امه :داتسا
 اقا ،دنکی م تناوج :مود ذیملت
 هلب :داتسا

«!ی ناوج جازم ن دنیا در یگ و نز *** کئلام جور ع ن ا ج نیا در یگ رسن»
 ...! نامز ن آ!؟ دیر ک ل ایخ

امام زمان می آید تعدیل می کند و اصلاح می کند. اصلاح به همین است: [فرض کنید] یک دختر هست که شوهر ندارد؛ به یک [مرد] شصتساله می گویند: «تو بیا این را بگیر.» او هم از خدایش است؛ [دختر] می گوید: «من حالا با یک شوهر شصتساله ازدواج کنم بهتر است یا اینکه [بدون ازدواج تنها بمانم]؟!» آن هم دل به خواه است، نه اینکه [حضرت کسی را مجبور کند].

دندرکن روجم ج اودزا هب ار هشیاء ،هلاو هیاء اللهی لصد ادخل و سر

مدرک ضرع ،تساوخ هشیاء دوخ ؛دندرکن روجم ار هشیاء ،دنتفرگ ار هشیاء هک مه ربمغیب
 کیاب اما ،دنک ج اودزا ملسوهلاو هیاء اللهی لصد ربمغیب اب اتسا رضاد وا ؛تسا مهم ی لیخ تیصخش هلسم
 رظنزا [درم ن دنچره] ؛دنک ج اودزا تسین رضاد ،درادن ل ام هک ی ا هلا سچ نیوت سید ،هلاست سید ن اوج
 [ج اودزا نیا] اذ ؛تسا مهم ،[تیصخش] هلسم نز ی ارب .دشاب گنشقی لیخ مه اه فر د نیا و ی یابیز
 .تساو زاین قبط و تساوخ قبط

ن درکن ج اودزا و ،دوشی م داجیا ج اودزا اب اهنت ،نز تنوکس و ن انیمطا حور اتسا نز هب ملظ ،نز

اعقاو اعقاو هک اتسا ی عقاو هلسم کی هلسم نیا ؛تسین ی امر اچ مه ن لا ؛تسا روطن یمه مه ن لا
 [رهوش و نز] رگا ی تد :م اهتفگ اهر اب نم .درادن روخدر چیه هلسم نیا ی نعید ؛دراد رهوش هب زاین نز
 و ،ش یاسا حور ،ن انیمطا حور نیا ی نعید .دشاب هتشادن رهوش ،نز هکنیا ات اتسا رتهب ،دشاب رهق ناشنید
 رشتنم [و] ش خپ ش را کفا ،دشاب هتشادن رهوش رگا نز ؛دوشی م ققحتمه تیجوز لظ رد تنوکس حور
 .تسا [نز هب] ملظ کی نیا اعقاو و دوشی م

،مرتمه ی لیخ ،ملء رتخد ،املء نیمه زا ی کی رهاوخ ؛دوب مرتمه ی لیخ هک مسانشی م ار ی نز نم
 ،دوب مدرک توف مه ش رهوش و هچب ات هس ود ادخه دنب نیا میدیدی م ی تقو کی .تناماب ی لیخ ،ایحاب ی لیخ
 هک ی ا هچوک نامه رد [نز] نیا میدید دعب !؟ [دنکی م ی گدنز] روطچ نیا [هک] میدرکی م بجعت ام دعب
 .درادن ربخ مه ی سک و تساجنأ ی لاه زا ی کی هغیص اج نامه رد ،(ی ناتسرهش کی رد) دنکی م ی گدنز
 .دندش هجوت م [ش نایفارطا ی تدم زا] دعب

امشد .تسا ش زاین نیا ؛درادن داریا» :متفگ نم .دنتفرگی م داریا نز نیا هب دنتشاد و میدوب ی یاجکی
 تسا زاین نیا !درادن انعم «!دروخذب آ» :دیوگی م «!دروخذب اذغ هچ ی نعید» ؛دروخذب اذغ ،اقآ» :دیوگی م
 «!تسا ش جایتحا نیا !اعقاو

،تشدان ج بق رگا ؛رگید دراد ج بق هکنیا رطاخ هب ؟دهدب ما جنا هنافخم و آیفنخُم ار راک نیا دیاب ارچ
 نم رهوش» :تفگی م «؟تسیک امشد رهوش» :دنتفگی م [رگا] لاثم ؛تفگی م ن ارگید هب [ی داع ی لیخ
 [نز] نیا [تروص نیا رد] .دوب ی مرتمه درم مه و آاقفتا «.تسا ی مرتمه بساک درم ؛تساقا ن لاف
 درکی م گرزب ار ش یاه هچب و [درکی م ی گدنز] ی تلجذ چیه نوب مه

ل کشم ل د ی ارب ی قطنم راکهار کی ،رتگرزب رایسب ن ادرم اب ن انز ج اودزا

تسا جاودزا

هکنیا هن؛ تسا ییلاقه هئئسم کی؛ تسا ی نادجو هئئسم کی؛ تسا ی نیوکت هئئسم کی، هئئسم نیا دوجو اجنیا رد زاین، فرط کی زا. میرانگب ی رطفریغ و ی رطف هئئسم لخاد ار هئئسم نیا میهاوخب. دنک فرطرب ار زاین نیا تاراطتنا دناوتی منعمماج، فرط کی زا. براد دوجو رهوش هب زاین؛ براد؟ براد ناوچ ردقچ هعمماج رگم

تسا نادره میز و ربارب ود، جاودزا ن س رد نائز تبسن

الآن آماری که [مربوط به] چند سال پیش است (نمی دانم الآن بدتر است یا نه) آماری که چند سال پیش از اداره آمار آوردند به من دادند: تعداد زن های از سن پانزده شانزده تا سن چهل و پنج پنجاه که آمادگی از دواج دارند، یک میانگینی حساب کرده اند نسبت به مردهایی که آمادگی و تهیو از دواج را دارند، در ایران دو برابر و نیم است! [این] آمار برای چند سال پیش است؛ یعنی الآن زن های از دواج نکرده بی شوهر (اعم از دختر و اعم از نئیات [زنان بی شوهر]) نسبت به [مردان] دو برابر و نیم [است]. این نسبت در ایران است؛ در ایرلند این نسبت نه برابر است؛ در آلمان سه برابر و نیم است. [تنها] دو سه جا هستند که مردها بیشترند یا مساوی اند؛ در آمریکا و خیلی از بلاد همین طور؛ در کشورهای عربی [هم] مسئله به این کیفیت است.

مه ملسو هلا و هیلا عاللهی لصد ریمغین نامز میوگی م ام لاصا؟ دننگب [دیاب] راکهچ ل ااح امش رظن هب ی م رهوش و دنراد جاودزا ی گداما هک ی یاهن ز ی نعید؟ دننگ راکهچ ی عامتجا لضعم نیا اب ن لآ؛ هن عیبط رگید نیا؛ رگید دننگ جاودزا نسم نادره اب دنورب دیاب؛ دننسه مه نادره میز و ربارب ود، دنهاوخ تسا.

درادنش مارآ س اسحان اب نز و تسین مناد جاودزا نیز گیاج هعتم

؟دینادی من لکشم ل لاد کین اونعهب اجنیا رد ار هعتم امش: ذیملت
دنکی من، دننگب دیاب هک ی ساسحان؛ درادن تنوکس، درادنش مارآ نز، هعتم [رد]؛ دوشی من؛ داتسا
ی م لوبق لاثم ش دوخار ی طیارش کی [نز، دشن رگا] ل ااح اهتتم؛ دشاب [مناد] جاودزا دیاب ل و اهلهور
دنک هعتم [دناوتی م]، دشن جاودزا رگا. دنک

دشاب راکهار ن اونعهب دناوتی م هعتم، ارطضا طیارش رد

هک ار ی لعف طیارش نیمه؟ دینادی من هعتم ی ارب ترورض طیارش ار طیارش نیا امش ی نعید: ذیملت
نیا ندرک لد ی پرد ی سک ن لآ، دینکب ار ش باسد ی روطرهل احرهه ن لآ و، تسه میز و ربارب ود
دریگی من هدهع هب ار راک نیا تیلوئسم ی سک و تسین مناد جاودزا ن اونعهب لضعم

دشاب دیاب هعتم؛ هلب؛ داتسا

؟دینادی م ترورض طیارش ار طیارش نیا ی نعید: ذیملت

!هلب، [هن هک] ارچ، هلب؛ داتسا

تسا نیلهاتم هب تبسن [ددع] نیا و تسا نادره میز و ربارب ود نائز دادعت هک دیدومرف امش: ذیملت
دنتسین مه ل هاتم هک دننسه ی نادره ی نعید؛ دوجوم [نادره م] مامت هب تبسن هن

تسا میز و ربارب ود نانا هب نائز تبسن ی لو دنتسین مه ل هاتم و دنتسه نادره؛ هلب؛ داتسا

لکشم نیا ام ارچ و؟ دوشی من درجم ناناوچ جاودزا هب مادقا [لکشم نیا لد ی ارب] ارچ: ذیملت
ناوچ درجم دارفا هک دشاب ی یافک بجاو نانا ملسم ههمه رب: هک مینکی من لد لکشم نیا هب عامتجا رد ار
دادعت لکشم مه و دنکی م جاودزا ناناوچ مه. دشن دهاوخ لد فرط ود ز لکشم هک؛ دننگ ل هاتم ار
[دوشی م ل در رهوشی ب نائز

تبسن نائز ی دایز] تبسن درجم دارفا جاودزا اب ن کیلو؛ تسین هئئسم نیا موزا رد ی لکشم؛ داتسا
دش دنهاوخ ربارب مینو کین نائز [و دوشی م مک هکلب دوشی من لد نادره هب

درم دصره ل باقمه رد هک تسا نیا ی رامش رس نیرخا قبط نادره هب تبسن نائز تبسن: ذیملت

دندنامی می‌قاید ناز دصرد تفه طقف [دندک ج اودزا ام ی‌هاهن اوجرگا سپ]. دراد دوجو نز تفه و دص
 ؟تسا ریخا یرامشرسد نیا :داتسا
 طقف هذ، [هدمأ] ی‌لک روطه‌ب ناریا رد مدرم دادعت هب تبسن تسا ریخا یرامشرسد نیا هلب :ذیملت
 دیدومرف امشد هک ج اودزا هدمأ دارفا دادعت
 نادره هب ناز تبسن دناه‌دیسر ج اودزا نسد هب هک ی‌دارفا هکلب .تسین روطنیا بلطم :داتسا
 تسا میند و ربارب ود، ناشیا
 هدش رکذ نز تفه و دص، درم دص ره ربارب رد ناز دادعت، ریخا یرامشرسد رد :مود ذیملت
 تسا

!تسا غورد نیا !تسین روطنیا لاصا :داتسا

رد ناریا رد رامأ نیا قبط .دش رشتنم ناریا رد [ی‌سمشد] 1375 لاسد رد رامأ نیا :مود ذیملت
 رب] ج اودزا تدمرد، همادا رد .تسا عومجمرد نیا اما ؛دراد دوجو درم هسد و دص، نز دص ره لباقم
 رتشیب ی‌مکن ناز دادعت دیاشد .دوشی م نادرم زا رتشیب ی‌مکن ناز رامأ [نادرم ریموگرم و ج‌ناوسد س‌اسا
 ناز زا رتشیب نادرم دادعت هک تسا (ناریا) اجنیا رد ملئسم نیا ؛دوشی م نادرم زا رتشیب راز هاجنپ زا
 دسرپ ... هب دیاشد تبسن نیا و تسا رتشیب ناز تبسن تا عامتجا و کلامم ی‌قبردی لو ؛تسا
 هعجارم ت‌ایاور هب امرگا اریز ؛منک ضرع متساوخی م هک تسای بلطم نامهن نیا ،داتسا :لو ذیملت
 هب تبسن ملاسلام هیلع همنأ هریس زا و ملسو هلا و هیلع اللهی لصد مرکا لوسر زا ی‌بیرغ و بیجء دیکأت مینک
 نز س‌کره» :هک دشاب هدموئ هیصوت لاثم هک میبایی مذتیاور کیدی تد و ،میبایی م درجم ناناوج ج اودزا
 «!دوب دهاوخ و ارب باوئ و رجا نلاف دریگب ار ی‌مود
 میراد یرایسب ت‌ایاور هعتم و هغیص هرابرد ام :داتسا
 لاثم هک میبایی مذ م ت‌یاور کیدی تد مئاد مود ج اودزا تبسن ی‌لو ،هلب هغیص هب تبسن :ذیملت

ل‌اح و «ت‌شاد دهاوخ ار ش‌اداپ و رجا نلاف، دنگ رایتخا ی‌مود نز، ش‌قباسد رسمه رب موالعی س‌کرگا»
 تسد ای، دهدب ج اودزا ار درجم ناناوج ی‌س‌کرگا» : هک میراد نومضم نیا رد یرایسب ت‌ایاور هکناً
 هب تبسن یرایسب قیوشتام ی‌نعی «ت‌شاد دهاوخ ار ش‌اداپ و رجا نلاف، دریگب ج اودزا رد ار ی‌جاتحم
 میبایی م [ت‌عیرشرد] درجم دارفا ج اودزا

داتسادر این مسئله مشکلی نیست. اقدام برای ازدواج جوانان در مرحله اول و اولویت نخست
 است؛ اما در مراحل بعدی ما مشکل زنان بی‌شوهر را چگونه حل کنیم؟ مشکل این است. یعنی اگر
 جوانی بخواهد ازدواج کند، افراد دختر خود را [به‌آسانی] به ازدواج او درمی‌آورند؛ ولی مشکل از
 جهت تعداد زنان است [که از عدد مردان بیشتر است].¹

¹:تسا نیا ن‌ان تم هک تسای یرع نابز هب خساپ و ش‌سرپ لصا
 نودوجوم ل‌اجرلا ی‌نعی ؛نیدوجوملا ی‌ل‌ل تبسنلاب لا ،ن‌یلهاتملا ی‌ل‌ل تبسنلاب فصنو و ن‌یفعضن هئنا متلضفت متنا ،اندیس :ذیملت
 ن‌یلهاتمب اوسیل ن‌کلو

فصنو و ن‌یفعض مهتینن کلا و ن‌یلهاتمب اوسیل و نودوجوم ل‌اجرلا ؛معن :داتسا
 ل‌کی لعی ن‌افک بوجو نوکی ن‌ای ف‌یعمتجلال ایحانلا مذهب ن‌محلان نوکی لا و ؟ب‌ازعلما ج‌پیوزت ی‌لا دمعی لا اذامل :ذیملت
 ن‌یفرطلا ن‌م‌لکشملا ل‌حننف ؟ب‌ایشلا ن‌م‌ب‌ازعلما اوجوزین ن‌ای ف‌ن‌یلمسلا
 !فصنو و ف‌عض تبسنلاب ریصت ب‌ازعلما ج‌وزت اذل [ن‌کلا و کلذ موزل ی‌ف] ل‌کشم ی‌فام لا :داتسا
 تلمیذ: النسبة فی ایران بحسب الإحصاء الأخير: کلّ مئة شاب، مقابلة مئة و سبع نساء! [فلو تزوج کل الرجال للنساء] بقی
 سبعة بالمئة [فقط].

؟ریخلأ ءاصدلاً اذه :داتسا

هب متلضفت ی‌ذلا ج اوزلا ن‌یدعتسما ددع س‌یل، ناریا ی‌ف ن‌اکسلا ددع ی‌لا تبسنلاب ریخلأ ءاصدلاً اذه معن :ذیملت
 فصنو و ن‌یفعض ل‌اجرلا ی‌ل‌ل تبسنلاب مهتم ءاسنلا ددع نوکی ن‌یجوز تمل ریغ ن‌یدعتسما لب ؛کلذک س‌یل :داتسا
 .تعبسو مئمن ن‌اک ریخلأ ءاصدلاً ی‌ف :ذیملت
 !بذک اذه !ل‌اک :داتسا

ت غار فو دشاپ رتمک ش لاغتشا مچره کلاس .تسا رتمهم یردقکپ کلاس هب تبسن هلئسم ،دینیب زاً آقافتا هلئسم نیا هک صوصخه ب.تسا رتهب وای ارب کولس رظن زاً ،دشاپ رتشیب ش نهدت غار فو رکف ،دورب هیضق نیا لابند ناسنا رگا .دشاپ هتشدای مهم ش قن نآ رد دناوتی م س فذ ی لیخ هک تسا ی لئاسم رد ش حور و س فذ هک دوشی م بجوم نیا .دهدب رار متسا هلئسم نیا هب ابقاعتمه یروطن بیهه تسا ن کمم و جایتحاً اعقاو ،صخش کید اعقاو ،جایتحا و زاید رظن هطقن زاً رگا ،هلپ [هتبللا] .دریگب رارق ضیضد .دراد جایتحا و زاید ی تقو ،رگید تسه [هلئسم نیا] ؛منکی مذ [میرحت] ار ی زیچ نینچن م ،هن ،دراد زاید :ذیملت [منظور] همین بحث تعدد [ازدواج] بود ،نه بحث [متعہ] . فرمودید ازدواج ثانی را فعلاً اجازه نمی دهند.

دراد ذی نسد عامتجانایم رد ن لآ ای ناآ ج او دزا ؛هلپ :داتسا

نامز طرش اب هک ار ی نر دقع هب ،دقعن مض طرش ف لاخر ب دناوتی مذ درم :ل اوس هب بخ ساپ دهد ن ایپ ،تسا هدرک دقع ار وا ی ذلاوط

درم ،ن یعم تدم طرش اب دنک معتم رادتدم ی سکرگا ؛دیدومرف معتم دروم رد ی اهتکذ کی :ذیملت ؟[دشخب طرش] ن آ اب دشخب [ار هدنامی قاب تدم] دناوتی مذ :داتسانهخیر ، نمی تواند . اگر زن به این شرط [ازدواج کرده باشد] . آن شرطی که [مرد] می تواند [مدت را] ببخشد ، باید شرط از ناحیه مرد باشد ؛ [فرض کنید] مرد بگوید : «من تو را به این مدت [عقد] می کنم.» در واقع ، در اینجا شرط بر عهده مرد است . ولی اگر زن بگوید : «من به شرطی با تو متعه می شوم که تو بیست سال مرا داشته باشی.» مرد نمی تواند در اینجا خلاف شرط [عمل] کند . [زیرا] اتفاق می افتد [که زن] می گوید که : «من می توانم ازدواج دائم بکنم ؛ به خاطر تو می آیم متعه می شوم ؛ هم [آن ازدواج دائم] را از دست داده ام ، هم تو یک ماه با من باشی و بعد مرا بیندازی کنار.» خب این [زن] مگر دیوانه است !؟

. . . هک تسا نیا معتم دقع یاضتقم نوچ ؛تسین دقع یاضتقم فلاخم ،طرش نیا :ذیملت

بخ ؛تسا ماود مدع و قلاط مدع ،دقع یاضتقم نوچ ؛تسین [اضتقم] فلاخم نیا ،هن :داتسا .تسا لاسد تسبی ،تقوم لاد ؛رگید تسا تقوم ؛تسین نآ رد ماود مه نیا .دنکی مدیپض راعت .دراد ار درم قد اب ت فلاخم یاضتقم میبوگب میناوتب دیاشد ،هن :ذیملت ؟ارچ :داتسا

دشخب [ار هدنامی قاب تدم] تساوخ قوم ره هک تسا نیا درم قد اجنیا نوچ :ذیملت

:داتسان حق اولی است ؛حق اولی با شرط اسقاط می شود . مثل اینکه حق اولی در مرد این است که اسکان بر عهده مرد باشد ؛ اما اگر زن شرط اسکان بکند [متفاوت است] .

؟دریگب درم زاً ار قلاط قد دناوتی م ن ز لآ ؟هچ قلاط قد [اما] ؛هلپ نآ بخ :ذیملت

؟مادک :داتسا

«ی شخبین م هب ار قلاط قد هک منکی م ج او دزا و ت اب ی طرش هب ن م» :دیوگی م ؛مئاد دقع رد :ذیملت .دناوتی مذ ،هن :داتسا

؟دوشی مذ اجنیا ،دوشی م و ا فرد اجناً روطچ :ذیملت

نیا **ق. اسلاب نآ ن مدیب قلاطلا** :تسا هتشدانگ درم هدهع رب ار قلاط قد ،عراشد نوچ :داتسا ای «موشن و ت اب مرحم ن م» :هک درم اب دنک طرش ن ز هکنیا لثم .تسا مکد ؛تسین قد اجنیا رد [هلئسم] .تسین قد ؛تسا مکد اهینیا «.ی نکذ ماگنن م هب و ت»

مکد ؛تسا قد نیا میبوگب میناوتی م ،هعقاوم هیضق هب تبسن ی تد ،لئاسم زاً ی ضعب هب تبسن اما ،درام زاً ی ضعب رد ی لو ،دوشی م «تقیح» هداقتسا ،ن نارق و طیارش قبط درام زاً ی ضعب رد .تسین دوشی م «تیمکد» هداقتسا

،ی تبعضو نینچ رد مه عراشد **ق. اسلاب نآ ن مدیب قلاطلا** ی نعی ؛تسا «مکد» ،قلاط دروم رد

ار فرد نیا زابل احین یعدرد، قلاطلا قحطه ارملا طر تشدن لآ بلاثم، دنکب عانثتسا تسناوتی م هکنیا اب
دیاب ار ش رهم [نر] مه عذق قلاط رد؛ دشاب عذق قلاط، قلاط هکنیا لآ میرادن ی تیاور چیه ام و؛ هدزد
رهوشد زار رهم مه و دریگب قلاط مه [نر] هک دوشن عقاوی ملظ، جوز بهت بسن هکنیا رطاخه ب. دشخب
[نآ مکد] لاصا هک مسیونب هجوز رهم ردی املاسر کی مراد دصقن مدهاوخب ادخرگا الله عاشن. دریگب
دنکی م قرف تسه هکی یاهنیا اب

تسا ییادتبیا قد، ششخب قد نیا و؛ هتساذگ درم هب ار ششخب قد عراشد، معتم دروم ردی لو
معتم رددهاوخب یملظ کی [تدم همدان دیشخب مدع اب] هک تسین قلاط لثم [معتم تدم همدان] ششخب
کی عقاو رد. دنکب ار نزل اذبتیا عر هتساوخ اجنیا ردی تد عراشد، ششخب قد رد، عقاو رد؛ دوشب
، تسین هقق معتم رد اذل؛ تسا هداد فیخته عراشد ار لیمحت نیا، درادن زرب درم هک ار یلیمحت مکد
درادن [مئاد دقع] طیارش، تسین ناکسا

ش یادخ زانیا بخ؛ تسا هدروارد درم کی معتم ارش دوخل اسد تسید دینک ضرفی نز کی لاد
زایتما عون کی، ششخب رد عقاو رد؛ درانگب دازآ، درانگب شتچار رهوشد، لاسد کی زادعب هک تسا
تسه نزی ارب

درم یارب زایتما هکلب، دشابن زرب زایتما ینعی؛ دوشد س کع ششخب نیا هک دشاب رارق رگا اما
هک میایم رد معتم هب طرش نیا هب: دیوگب دیایید نزرگا ینعی. تسین اجنیا هک [روطن امه] بخ؛ دشاب
دنک تفلخم دناوتی مند درم؛ تسین [درم یارب، ششخب] قد اجنیا رد رگید. «دشاب لاسد تسید

؟ دوشی م «مکد» هبل یدبت سپ: ذیملت

دقعن مضرد طرش؛ تسا طرش؛ دوشی مند مکد هبل یدبت لاصا؛ هن: داتسا

دّمحمل آ و دّمحمی اعل صد مهللا